

علیه بیکاری

www.a-bikari.com

شماره دهم ۱۰ خرداد ۱۳۹۴

“گور پدر کارگر!”

(درباره سوانح محیطهای کار در ایران)

این عبارت با همه تلخی و محتوای لمپنازه آن، بر پرچم ظفر نمون بورژوازی در ایران نقش بسته است. این عبارت جوهره سیاستهای کارگری دولت، این عبارت مخرج مشترک پلاتفرم دولت و مجلس و کل بورژوازی ایران، این عبارت لب کلام دنیای رسانه های تازه بدوران رسیده اقتصاد سیاسی در ایران است که در خطاب به کارگر ساده ترین مفاهیم انسانی را به طاق فراموشی میسپارند. سوانح محیط کار یک عرصه از نمایش این پرچم است و خبر هفته قبل تر مبنی بر کشته شدن دو کارگر در شرکت لوله گاز میاحی در اهواز نمونه گویایی در این زمینه میباشد.

صفحه ۲

بسیج افکار عمومی علیه کارگران بیکار موقوف! صفحه ۵

سرزمین سوخته: احمدی نژاد یا روحانی؟ صفحه ۶

مبارزه کارگری علیه بیکاری در روسیه صفحه ۷

طنز

داستان

امام زاده بیکار، بیکاران امامزاده! صفحه ۸

اجاق روشن الاغها در ایران صفحه ۱۰

صفحه ۱۳

یک پارچ آب سرد

“گور پدر کارگر؟”

درباره سوانح محیطهای کار در ایران

راست میکند. در همین اهواز و چند کیلومتر این یا آن طرف، در انواع شرکت‌های گاز و نفت و پتروشیمی اخبار حکایت از سرنوشتی مشابه برای کارگرانی دارند که در مصاف با برق و گازها و مواد شیمیایی بسیار خطرناک دارند. در تمام این موارد شرح حوادث از زبان همکارانی شاهد زجه های کارگر بخت برگشته بیان میشود که بدلیل عدم امکانات لازم جز استیصال و بهت چیزی از دستشان برنیاوده است. محیطهای تولیدی قبل از هر چیز به میدانهای مین گذاری شده برای کارگران تبدیل شده است. هر مخزن، هر ستون و داربست، هر دستگاه و ماشین، همه چیز و همه جا یک تله مرگ است. زنده ماندن کارگر در هر تماس با این تله برای کارفرما از ارزشی بیشتر از یک “شیر یا خط” سرگرم کننده برخوردار نیست.

بیانید از خود بپرسیم قیمت آن وسایل ایمنی، آن ماسک تنفسی و دستگاه تنفسی، آن تدابیر امنیتی لعنتی چقدر است که بخاطر آن کارگران دسته دسته به کام یک مرگ فجیع فرستاده میشوند؟ آیا قیمت معادل این “تجهیزات” از قیمت تنقلات روی میز مدیر عامل بالاتر است؟ آیا جناب مدیر عامل جرات میکند قیمت معادل را بعنوان پول جیبی فرزند خود بپردازد و یک دهن کجی تحویل نگیرد؟

واقعیت تکان دهنده تر در زمینه سوانح کار در گسترش آن در محیطهای صنعتی پیشرفته است. امروز دیگر نه کارگران ساده ساختمانی در محیطهای کار کوچک بلکه مراکز تولیدی پیشرفته و شرکت‌های ساختمانی بزرگ است که کارگران صنعتی را بکام مرگ میفرستند.

**بیانید از خود بپرسیم تا چند سال دیگر قرار است
بلاخره چه زمانی قرار است این کارفرماها به رعایت
ساده ترین تجهیزات امنیتی محیط کار وادار شوند؟
مگر خود کارفرما، وزیر کار یا یکی از مقامات و
وکلاي مجلس و روحانیان حاضرند پایشان را در
آسانسورهای محل کارگاه سازنده ویلاها و
آپارتمانهایشان بگذارند؟**

این عبارت با همه تلخی و محتوای لمپنايه آن، بر پرچم ظفر نمون بورژوازی در ایران نقش بسته است. این عبارت جوهره سیاستهای کارگری دولت، این عبارت مخرج مشترک پلاتفرم دولت و مجلس و کل بورژوازی ایران، این عبارت لب کلام دنیای رسانه های تازه بدوران رسیده اقتصاد سیاسی در ایران است که در خطاب به کارگر ساده ترین مفاهیم انسانی را به طاق فراموشی میسپارند. سوانح محیط کار یک عرصه از نمایش این پرچم است و خبر هفته قبل تر مبنی بر کشته شدن دو کارگر در شرکت لوله گاز میاحی در اهواز نمونه گویایی در این زمینه میباشد.

کارگران حادثه دیده برای عملیات جوشکاری تا مسافت ۲۰ متر به داخل لوله پنجاه متری گاز رفته بودند که قطر تقریبی آن دستکم یک متر و نیم بوده است. اما ساعتی پس از آنکه از این دو کارگر خبری نمی‌شود، همکاران آنها برای کسب اطلاع از سلامتی آنان وارد لوله گاز شدند اما پیش از آنکه به آنها برسند با اعلام اینکه داخل لوله هوا سنگین است و خطر گازگرفتگی وجود دارد خارج شدند.

به گفته این مقام مسئول در آشنشانی اهواز، کارگران هنگام کار تجهیزات ایمنی از جمله ماسک تنفسی، کپسول اکسیژن و دستگاه تهویه هوا در اختیار نداشته‌اند.

عوامل پیمانکار برای نجات این دو کارگر بدون در نظر گرفتن فاصله ایمنی لازم اقدام به بریدن لوله مورد نظر کرده و در نتیجه کارگران حادثه دیده در زمان خارج شدن از داخل لوله بر اثر براده‌ها و گازهایی که از فعالیت دستگاه هوا برش داخل لوله ایجاد شده بود دچار سوختگی و مسمومیت شده بودند. حادثه در محدوده روستای همدانیه شهرستان «ملاثانی» که در فاصله ۵۰ کیلومتری شهر اهواز قرار دارد که امکانات آشنشانی آن منطقه به قدر کافی مجهز نیست؛ سازمان آشنشانی اهواز در ساعت ۱۰ و ۳۱ دقیقه روز حادثه از ماجرا مطلع شد و حدود چهل دقیقه بعد تیم اعزامی آشنشانی در محل حادثه حاضر شده بود.

بر پایه مشاهدات افرادی که از طرف آشنشانی اهواز در محل حادثه حضور داشتند زمانی که این کارگران از طریق بریده شدن لوله خارج و به مسئولان تیم اورژانس تحویل داده می‌شوند دارای علائم حیاتی بودند و بدنشان بر اثر براده‌های ناشی از برش لوله سوخته بوده است. طبق اطلاعات موجود این افراد در نهایت حوالی ساعت ۱۱ و ۲۰ دقیقه صبح دیروز (۲۳ اردیبهشت) از طریق اورژانس به بیمارستان اعزام شده‌اند اما از قرار معلوم این کارگران در بیمارستان جان باخته‌اند.

ساعات و صحنه پایانی زندگی این دو کارگر مو بر تن انسان

. بیانید از خود
بپرسیم قیمت
آن وسایل
ایمنی، آن
ماسک تنفسی و
دستگاه تنفسی،
آن تدابیر
امنیتی لعنتی
چقدر است که
بخاطر آن
کارگران دسته
دسته به کام
یک مرگ فجیع
فرستاده
میشوند؟ آیا
قیمت معادل
این “تجهیزات”
از قیمت تنقلات
روی میز مدیر
عامل بالاتر

بیانید از خود بپرسیم تا چند سال دیگر قرار است بلاخره چه زمانی قرار است این کارفرماها به رعایت ساده ترین تجهیزات امنیتی محیط کار وادار شوند؟ مگر خود کارفرما، وزیر کار یا یکی از مقامات و وکلای مجلس و روحانیان حاضرند پایشان را در آسانسورهای محل کارگاه سازنده ویلاها و آپارتمانهایشان بگذارند؟ امروز سی و چند سال از احداث عسلویه و انواع شرکت‌های پتروشیمی و پالایشگاه و لوله گاز میگذرد. بیانید بپرسیم چه زمانی قرار است این مناطق از آتش نشانی و بیمارستان ابتدایی برخوردار بشود؟ چرا برای ساختن زندان و بازداشتگاه و دفتر محاکمه کارگر معترض در همان محله، برای راه اندازی دواير جاسوسی و مسجد در همان کارخانه پول کم نمی آید؟ آیا واقعا برای ارسال گردان ویژه سرکوب اعتصاب کارگران باندازه رسیدن واحد آتش نشانی تاخیر صورت میگیرد؟

و هنوز صحنه پایانی از این سناریو باقی است. اگر کارفرما برای یکی دو ساعتی خود را پنهان میسازد تا آب از آسیاب بیافتد اما مقامات وزارت کار آماده اند که در توضیح و کنترل اوضاع پا پیش بگذارند. بنا به اظهارات وزیر کار “آمار حوادث ناشی از کار در کشور بالاست و برای کاهش آن و ایجاد امنیت روحی، روانی و جسمی نیروی کار باید استانداردهای و برنامه‌ریزی لازم صورت گیرد (به نقل از



ادامه درباره سوانح

تباهی و خود کشی و بی مسکنی و بیماری و محرومیت جمعیت کارگر شانه بالا میاندازند؟ مگر نه اینست که مجلس و قانون و قانونگذار رسماً و سیاه بر سفید دست همان کارگر را از هرگونه دخالتی در چگونگی کار و اشتغال و دستمزدش کوتاه کرده اند؟ مگر نه اینست که سرباز و پاسبانی که به روی کارگر شلیک میکند از هرگونه پیگردی معاف است؟

هنوز هم رسم است که کاریکاتور یک سرمایه دار بصورت یک فرد فربه، بد طینت، غرق در ثروت، حریص و بیرحم، و بعلاوه همواره پنهان در زیر قیای قانون و مذهب به تصویر کشیده میشود. برای تصویر سرمایه دار امروز ایران، این مشخصات حق مطلب را ادا نمیکند. حک و اصلاحاتی را باید وارد کرد. او وسط میدان کشمکشهای سیاسی، مدعی و حق بجانب است. دو قورت و نیمش هم باقیست. او کارآفرین است! دین جمهوری اسلامی بر گردن بورژوازی ایران پایان ندارد. از کابوس یک انقلاب، از دل جنگ و تباهی و رکود، به برکت این رژیم بهترین شرایط شکوفایی در مقابل سرمایه سرباورد. در طول فقط سه دهه در سایه رشد و توسعه نجومی تولید و سازندگی یک سرزمین، یک جامعه مدرن و صنعتی با استانداردهای بالای بین المللی شکل گرفته است. برای ارزیابی از آن جامعه بعنوان محک اصلی باید به بورژوازی آن، به بهشتی که در دستریشان قرار گرفته است، به محلات بالای شهرها که صدها برابر بزرگتر شده اند، به قشری که هزاران برابر فربه تر و ثروتمندتر گشته است، نظری انداخت. ایران، سرزمین اینهاست، میهن و عزیز بورژواهای آنجاست، چرا که نه، مگر نه اینست که در دل بحران و رکود و محاصره اقتصادی هر روز و هر روز گردنشان کلفت تر میشود؟

یک شارلاتانیسم شناخته شده نخ نمای سخنگویان بورژوازی اینست که پیشرفته و سازندگی را به حساب توانایی و بصیرت خود مینویسند. این ادعا از جانب سرمایه دار ایرانی بمراتب دروغین تر و مهوع است. همه هنر حضرات در اینست که مانند گرگ وحشی به جان کارگر افتاده اند. در ایران نه معجزه ای در کار بوده و نه کسی از تخم و ترکه "بهتران" طبقه بورژوا ظهور کرده است. اینرا همگان میدانند، اما درست همانند تاریخچه کوره های آدمکشی هیتلر، باید هزاران هزار بار دیگر جار زد همه اکسیر طلایی جمهوری اسلامی در این خلاصه میشود که زبان گویای کارگر را از حلقومش بیرون کشیدند، او را به سینه دیوار کوبیده و کت بسته به بازار کار سپردند. یکبار دیگر از خود بیرسیم، که چگونه در شهر فرنگ جناحها و کشمکشهای رژیم جمهوری اسلامی، دست اندکارانش در مقابل کارگر همگی همخط، متحد از آب درآمده اند؟

در عرض سی سال گذشته از صدقه سر این حکومت وجب به وجب آن کشور در خدمت تولید بر گرده کارگر بکار گرفته شده است. زیر هر سقف ممکن و با هر ماشینی که بتوان به

اینها در 24 شهریور 1393). این بیانات مملو از حرف مفت لازم است تا وارد این استانداردهای مورد ادعای ایشان گردید. در همین گفتگو تاکید میشود که وزارت کار و دولت محترم متبوع در مقابل کشتار رسمی کارگران در محیطهای کار جز بخشنامه "ایمنی در امور پیمانکاری" از سال 89 امر دیگری را در دستور ندارد. خواننده این سطور بد نیست مطلع شود که مطابق این آیین نامه مسئولیت ایمنی محیطهای کار بجای وزارت کار به انجمنهای صنفی ایمنی و بهداشت سپرده شده است. این انجمنها بر پایه مشارکت داوطلبانه کارفرما و کارگران قرار دارد و بقول معاون وزیر کار در همان روزنامه جز در چند استان تشکیل نشده است. و باز به آگاهی خوانندگان این نوشته میرسانیم که در همین گفتگو ربیعی وزیر کار پایان بازرسی های بدون اطلاع قبلی از محیطهای کار مطابق بند 98 قانون کار را اعلام داشت. بنظر ایشان باید احترام کارفرماها در مقابل روشهای "جاسوسی" میبایست محفوظ گردد. این بیشتر از یک دم چرخانی وزارت کار برای کارفرماها نبود و گرنه در عمل هیچ وقت بازرسی محیطهای کار در دفاع از کارگران هیچ وقت امر این وزارتخانه نبوده است.

با اخطار قبلی برای جلوگیری از احتمال تهوع در مقابل فرط شما، لازم است خوانندگان را از "احترام" وزارت کار نسبت به کارگران نیز مطلع سازیم که مطابق قوانین مربوطه مصدومیت کارگر در محیطهای کار باید سه شرط را تامین کند: اولاً در موقع وظیفه مستقیم کارگر رخ دهد. ثانیاً اندامی از کارگر را شامل شود که مستقیماً به وظیفه محوله کارگر مربوط گردد و ثانیاً بدلیل اهمال کارگر نباشد! ایداً شوخی در کار نیست، اگر کارگر بخت برگشته در یک متری دستگاه بر اثر اثابت تیر آهن گشته شود، یا بجای دست راست، دست دیگر و یا سرش در میان چرخ دنده ها له شود، بنام نامی قانون هر چه زودتر باید گور خود را گم کند. برای نجات و کمک به او نیز نیازی به عجله در اعزام آتش نشانی و آمبولانس ندارد. زنده و مرده او دیگر برای کسی، و بیشتر از هر کس برای وزارت کار فرقی نمیکند. در ایران کارفرما رسماً و قانوناً میتواند هر گهی را بر علیه کارگر در محیط کار خود بخورد. دولت در این میان فقط یک توجیه کننده نیست، یک نظاره گر نیست، بلکه فعالانه، با یا بدون زحمت شکایت کارفرمای محترم، با اعزام واحدهای ویژه و با گماردن دادگاهها صدای اعتراض کارگران را خفه خواهد کرد. راستی، مگر دولت که باید حافظ جان شهروندان جامعه باشد، خود چگونه رفتار میکند؟ مگر ارزش اجتماعی کارگر در جامعه چقدر محفوظ است؟ مگر نه اینست که دستمزدی که دولت خود برای کارگران تعیین میکند، مرگ تدریجی را به او و خانواده اش رقم میزند؟ مگر نه اینست که مقام های شامخ حکومتی از بالا و پایین در مقابل پدیده های اعتیاد و فحشا و

جامعه ایران تجلی حاکمیت منطق سود سرمایه داری است. ماشین عظیم اقتصادی و تولیدی در آن جامعه، از مراکز سوپر مدرن پتروشیمی عسلویه تا معادن مس کرمان تا کوره پزخانه های میاندوآب همگی با قیمت جان و فرسایش وحشیانه کارگران سر پا ایستاده است. توسعه شگرف تاسیسات و ساختمان سازی در ایران بدون میلیونها مهاجر افغانستانی ممکن نبود. آسمانخراشها، راهها و تاسیسات سی سال اخیر رنگ خون و استثمار ننگین کارگران افغانستانی را بر خود دارند.

جامعه ایران
تجلی حاکمیت
منطق سود
سرمایه داری
است. ماشین
عظیم اقتصادی
و تولیدی در آن
جامعه، از
مراکز سوپر
مدرن
پتروشیمی
عسلویه تا
معادن مس
کرمان تا کوره
پزخانه های
میاندوآب
همگی با قیمت
جان و فرسایش
وحشیانه
کارگران سر پا



ادامه درباره سوانح

جامعه ایران در حسرت اعتراض و ابراز وجود کارگران میسوزد. آیا انتظار بیجایی است که در هر مورد از قتل کارگران، خشم کارخانه و خیابانها را فرابگیرد؟ آیا این انتظار بیجایی است که در اعتراض به این "رویدادها" کارگران دهها کارخانه بزرگ دست از کار بکشند، در اجتماع جلوی کارخانه در سخنرانیهای خود یقه دولت را بگیرند و عزم راسخ خود برای تجمعات اعتراضی بعدی را اعلام بدارند؟ آیا انتظار بیجایی است که کارگران در اجتماعات بزرگ و کوچک، از طریق شب نامه ها و نوشته های اینترنتی و بطرق مختلف با زبان خود دهان یاره گوی رسانه های مدافع سرمایه و دولت را به گل میگرفتند؟ آیا مردم آن جامعه حق ندارند این سکوت مراکز کارگری را عار بدانند؟ آیا وقت آن نرسیده است که کارگران مشتی را که از فرط خشم در حسرت زندگی بهتر در گوشه خانه به دیوار میکوبند، اینبار با جمع کارگران رو به کارفرما و مصوبات دولتی نشانه روند؟ سایه سرکوب بر سر کارگران سنگینی غیر قابل انکاری دارد؛ اما آیا نشدنی است که مردم آن جامعه از زبان صدها محافل کارگری بشنوند و بخوانند که کارگر خود را آماده میسازد، که کارگر مبهوت نیست، که قامت آلترناتیو کارگری در مقابل دلقک بازیهای بورژوا-ناسیونالیستهای تازه روی آورده جامعه شمشیر خواهد زد. آیا واقعا انتظار بیجایی است که کارگران دهها مرکز کارگری در مقابل چسناله های کارگرپناه شوراهای اسلامی و مقامات ریاکار حکومتی یکبار برای همیشه سد بسازند؟

گردش در آورد، سراسر آن سرزمین به بنگاه بخت آزمایی سرمایه تبدیل شده است. مگر چند جای دنیا میشود کارگر را بکار کشید، به میل خود دستمزد را نپرداخت، و بعد هم آژان را بجان کارگر گرسنه و بی پناه کیش کرد؟ در کدام جنگل دنیا است که میتوان در آن جهنم دره ای باسم کارخانه برپا کرد، عամدانه کارگر را به کام مرگ فرستاد، و روز بعد با یک صلوات دوباره کرکره ها را بالا کشید؟

جامعه ایران تجلی حاکمیت منطق سود سرمایه داری است. ماشین عظیم اقتصادی و تولیدی در آن جامعه، از مراکز سوپر مدرن پتروشیمی عسلویه تا معادن مس کرمان تا کوره پزخانه های میاندواب همگی با قیمت جان و فرسایش وحشیانه کارگران سر پا ایستاده است. توسعه شگرف تاسیسات و ساختمان سازی در ایران بدون میلیونها مهاجر افغانستانی ممکن نبود. آسمانخراشها، راهها و تاسیسات سی سال اخیر رنگ خون و استثمار ننگین کارگران افغانستانی را بر خود دارد. تاریخ سرمایه داری با استثمار و فرودستی طبقه کارگر عجین است. جمهوری اسلامی گواه گویایی است که این فرودستی مرز و حدی نمیشناسد. نان سر سفره و نفس زنده ماندن کارگر را به کار منوط کرده اند، اشتغال او را با چندرغاز دستمزد پا در هوا و نسبه گره زده اند، شیره جانش را در بردگی کار میکشند تا بعد لاشه از کارافتاده اش را به آغوش خانواده اش پرتاب کنند.

یک سر سوزن وجدان چنین سرنوشت و رفتاری را حتی با خوک و گاوها قابل تحمل نمیداند. اینها تراژدیهای تصادفی فردی آدمهای بخت برگشته نیست. اینها مصائب اجتماعی سازمان یافته، نتیجه مستقیم کارکرد نظام و دولت حاکم است. زندگی تک تک قربانیان این فجایع پرونده جرم جنایی کارفرما و دواير دولتی باید بحساب بیاید. مسئول مستقیم این مصائب همان کسانی هستند که چشم در چشم کارگر میدوزند، کارگر را مسبب موقعیت خود معرفی میکنند، گستاخانه از کارگر میخواهند صبور باشد



جامعه ایران
در حسرت
اعتراض و
ابراز وجود
کارگران
میسوزد. آیا
انتظار بیجایی
است که در هر
مورد از قتل
کارگران، خشم
کارخانه و
خیابانها را
فرابگیرد؟

بسیج افکار عمومی علیه کارگران بیکار موقوف!

وارونگی، توصیف بسیار گویایی برای دنیای سرمایه داری است. این وارونگی را در ابعاد اقتصادی، توزیع حاصل کار، ابعاد سیاسی و از جمله ابعاد ایدئولوژیک و اخلاقی میتوان دید و به جنگش رفت. گستاخی سرمایه داری در نفی نقش کارگر در سازندگی همیشه مورد مجادله بوده و خواهد بود. در این میان کمپین فشرده و نفس گیر جمهوری اسلامی علیه کارگران بیکار این وارونگی را به اوج تازه ای برده است. تماشایی است حکومتی که تنها هنر قابل ذکرش در سی سال گذشته در معماری بیکاری میلیونی کارگران خلاصه شده است، حکومتی که عرضه پرداخت بیمه بیکاری برای یک درصد کارگران بیکار را ندارد، حکومتی که دزدی و کلاشی از سر و کولش بالا میرود؛ کارگر بیکار را بخاطر سر بار بودن مورد حمله قرار میدهد. و جب به وجب آن جغرافیا از کارخانه ها و کارگاهها، از کنج خانه ها تا خیابانها، از مدارس تا مساجد همه جا بر اساس منطق سود سرمایه شخم زده شده است. آن جامعه از بوی نابرابری، بوی استثمار، بوی فقر، بوی استیصال انباشته است. دیدن و تشخیص باتلاق سرمایه برای کسی که ذره ای وجدان داشته باشد ایدا سخت نیست. همزمان آن جامعه آماج یک حمله بسیار سازمان یافته از سخیفترین سموم فکری و اخلاقی قرار گرفته است. برای لمس لجنزاری از تحقیر نفس انسانیت باید از منظر یک کارگر بیکار به صحنه بنگرید. این صحنه هولناک است.

زیر این توپخانه تبلیغی است که هر گونه تعرضی به کارگر بیکار مجاز اعلام میگردد. بیکاری بمعنای از کف دادن معاش و مسکن هست ولی همزمان حرمت فردی و اجتماعی کارگر و حتی همه خانواده او را خدشه دار

تصویر روزنامه ها از یک فرد بیکار کسی است که یا روی صندلی پارک بخواب رفته است و یا در تجمع کنار تیر چراغ برق سر محله در حال ایجاد مزاحمت برای عابرین است. روزنامه نگار باشرف و تیزبین مداوما در جستجوی حقایق و ریشه های پدیده اجتماعی عظیم بیکاری با سماجت در پی کشف اینستکه یک فرد بیکار چگونه وقت خود را در طی روز صرف میکند!

میسازد. این چه فرهنگ و کدام اکسیر جادویی است که انسانها را در مقابل واقعیت بدیهی بیکاری اینچنین کور میکند؟ یکی پس از دیگری آمارها از پیوند نزدیک بیکاری با اعتیاد و طلاق حکایت دارند. در غیاب یک حق طلبی تعرضی طبقاتی کارگری، سرمایه داری از مردم همچنان قربانی خواهد گرفت. در غیاب یک حق طلبی کارگری از آن خاک جز خرافه و فریب نخواهد روید. وقت آنستکه کارگر نه به زبان شوراها و اسلامی بلکه به زبان مارکس از حرمت خود و هم طبقه ای بیکارش دفاع کند. جا دارد هر کودک خانواده کارگری را به آنچنان استدلالهایی مسلح کرد که دهان یاهو گوی جناب وزیر را به گل بگیرد.

بیکاری بنا به تعریف یک پدیده اجتماعی است. روندهای اقتصادی و اجتماعی حاکم بر آن ناظر است. کارگران بیکار میشوند بخاطر اینکه اخراج میشوند. کارگران بیکار میمانند بخاطر اینکه بکار گرفته نمیشوند. بیکاری حاصل سیاستهای بیکارسازی است. بیکاری با ورقه امضا شده کارفرما و کارگرینی کارخانه شروع میشود. اما در یک شعبده بازی بیکاری به فرد و خصوصیات و تصمیم فردی او تغییر پیدا میکند. با این "لغزش" همه چیز وارونه میشود. بیکاری جایش را به بیکارگی میدهد. وزیر کار منجی از آب درمیاید، سرمایه دار هیبت قربانی هنوز خیرخواه بخود میگیرد و دو قورت و نیمش باقی است که چند نفر را تا اطلاع ثانوی بکار گرفته است!

از خودمان بپرسیم کوهی از فیلم و ضرب المثل و سینه زنی در باره احساس سرشکستگی پدر بیکار خانواده از کجا آب میخورد؟ چرا در این روایتها یکبار هم که شده جناب وزیر کار و امام مملکت از سر اتفاق بدلیل افسردگی معتاد نمیشود یا دست به خودکشی نمیزند؟ چرا در این روایتها بچه خردسال خانواده در میان همکلاسیهای خود باید از بیکار بودن والدینش خجالت بکشد؟ کی، کجا، چطور و چرا این احساس در عمق شیارهای مغز کوچک او لانه کردند؟

تصویر روزنامه ها از یک فرد بیکار کسی است که یا روی صندلی پارک بخواب رفته است و یا در تجمع کنار تیر چراغ

بیکاری بنا
به تعریف
یک پدیده
اجتماعی
است.
روندهای
اقتصادی و
اجتماعی
حاکم بر آن
ناظر
است. کارگرا
ن بیکار
میشوند
بخاطر اینکه
اخراج
میشوند.
کارگران
بیکار میمانند
بخاطر اینکه
بکار گرفته
نمیشوند.



از سایت اینترنتی علیه بیکاری دیدن کنید.

www.a-bikari.com

سرزمین سوخته: احمدی نژاد یا روحانی؟

طبقه‌ای آن جامعه را رسمیت بخشید، ایران هر جهنمی برای طبقه کارگر و مردم زحمتکش از آب درآمد، اما سرزمین سوخته بورژوازی ایران نبود. ایران، سرزمین میداناری پست فطرت‌ترین طبقه بورژوا گردید که در سود پرستی و حمله به طبقه کارگر هیچ مرزی را نمی‌شناسد و علاوه بر ذلت‌خندیدن به ریش قربانیانش از هیچ دخیله لمپینی - اسلامی فروگذار نیست.

میشود پرسید در کدام سیاست و کدام لایحه و کدام قانون دوره احمدنژاد توسط راه و روش عقلانی دولت جدید نظر شده است؟ حقیقت اینست که دولتها یکی پس از دیگری، همه ارگانهای حکومت در همکاری با هم دارند بحران اقتصادی گریبانگیر را به نفع طبقه حاکم حل میکنند. این بحران تنها به قیمت عقب نشینی بزرگ طبقه کارگر و مردم زحمتکش و بر روی بی حقوقی مطلق آنها قابل حل است. سرمایه باید به سود آوری مورد نیاز خود متکی شود. کارگر باید چشم به مقتضیات سرمایه داری معاصر خویش باز کند... کارگر باید پنبه رفاه را از گوش خود درآورد... کارگر باید کار شدیدتر و ناامن تر را هضم کند... کارگر باید دور مسئولیت دولت در مقابل درمان و بهداشت را خط بکشد... کارگر باید بیکاری دو رقیمی و ناامنی کار را فرض بگیرد... کارگر باید منطق بازار و سود سرمایه را در شکل گرانی و تورم را درست مشابه مشیت الهی گردن بگذارد...

بحران موجود بخشی از واقعیت حکومت سرمایه است، حل آن با تحمیل فلاکت به طبقه کارگر مقدور است و دولت سرمایه داران در ایران در حال مهندسی این فلاکت است. اگر بحران هست، اگر رقابت میان بخشهای سرمایه شدت گرفته است، اما در عین حال روزانه یازده میلیون کارگر در واحدهای تولیدی کار میکنند و سود حاصل کارشان به جیب سرمایه داران میرود. این زمینه مادی شور و هیجان و اشتها و اعتماد بنفسی است که در میان

دیگر بس است! دیگر نباید تحمل کرد. جامعه و تولید و سرنوشت انسانها میتواند و باید دگرگون شود. این چرک و کثافت و تباهی روحی و فیزیکی دهها میلیون جمعیت زحمتکش این جامعه باید پایان یابد. جامعه ایران تشنه یک حق طلبی طبقاتی کارگری است. در این سی سال یک طبقه بورژوازی ثروتمند و یک حکومت گسترده بورژوازی بر دوش طبقه کارگر شکل گرفته است. مگر کارگر و مردم چه گناهی کرده اند که زندگی انگلی این طبقه بورژوا را باید همچنان بدوش بکشند؟

اینکه احزاب و دارو دسته های مختلف طبقه حاکم کاسه و کوزه فجایع اجتماعی را سر رقیب بگویند، اینکه مقامات حاکم خود را منجی قلمداد کنند و ضد مردمی ترین سیاستهایشان را در جلد منافع مردم قالب کنند، قاعده عمومی همه جوامع سرمایه داری است. جمهوری اسلامی نه یک استثنا بلکه از کثیفترین نمونه هاست. معرکه گیری دو قطبی "پوپولیسم احمدنژاد" و "عقل گرایی روحانی" یک پدیده ژورنالیستی

پوک و آنقدر توخالیست که فقط بیشتر از هر چیز افشاگر دشمنی مشترک کل طبقه بورژوا و حاکمین اسلام علیه کارگر و مردم زحمتکش میتواند بکار بیاید.

میشود پرسید کدام پوپولیسم؟ گیریم در شهر هرت دنیای ژورنالیستی جمهوری اسلامی، لابد بلاخره یک متقال ناقابل وجدان جایی پیدا میشود که ببرد مگر در دوران احمدنژاد چیزی نصیب کارگر شد؟ دو دوره حکومت ایشان خط فقر مثل طاعون بجان طبقه کارگر افتاد، سال پس از سال دستمزدهای سالانه زیر خط فقر رسمیت پیدا کرد، اخراج کارگران بدون دستمزدها عملاً رنگ قانونی گرفت، سال پس از سال با انواع طرحهای وام مسکن و سهام عدالت و امثالهم به ریش کارگر خندیدند، سخیفترین قانون کار ضد کارگری چهارمیخه شد، گرانی و تورم رسماً به ابزار حکومت برای تراز بیلانهای مالی بکار گرفته شد. کسی فراموش کرده است که احمدنژاد با خط بطان بر یارانه ها به قهرمان ابدی بورژوازی ایران ملقب گردید؟ دست مرکز پژوهشهای مجلس اسلامی درد نکند که با گزارش منتشره جلوی دهان اقتصاد دانان فرهیخته را گرفت وگرنه هنوز کسانی بودند که یارانه پرداختی و یا کیسه های سیب زمینی اهدایی را بعنوان ولخرجی زیادی برای زحمتکشان جامعه جار بزنند.

میشود پرسید کدام سرزمین سوخته؟ دوران حکومت احمدنژاد مصداق با یک دوران طلایی برای بخش بزرگی از سرمایه در ایران بود. مراکز تولیدی وسیعاً به بخش خصوصی واگذار گردید، احداث راهها و ساختمانهای بسیاری را به ثروتهای نجومی رساند. ارتشاء و دزدی و فساد زندگی را بر مردم تلختر ساخت. احمدنژاد را باید لایقترین فرزند بورژوازی ایران لقب داد چرا که چهره

میشود پرسید
در کدام سیاست
و کدام لایحه و
کدام قانون
دوره احمدی
نژاد توسط راه
و روش عقلانی
دولت جدید
تجدید نظر شده
است؟ حقیقت
اینست که دولتها
یکی پس از
دیگری، همه
ارگانهای
حکومت در
همکاری با هم
دارند بحران
اقتصادی
گریبانگیر را به
نفع طبقه حاکم
حل میکنند.

طبقه سرمایه دار ایران موج میزند. ایران برای این طبقه سرزمین سوخته نیست، ککشان برای میلیونها فقیر و گرسنه و معتاد و خودفروش نمیگردد، میلیونها بیکار برای آنها مانع نیست. برعکس اینها قواعد بازی، نعمات و امکانات، جزو داده هایی است به بهترین شکل ممکن سازمان یابد.

شناخت این حقایق برای کارگری که هر روز تاوان حکومت نکبت سرمایه را با گوشت و خون خود و فرزندان میپردازد ایداً دشوار نیست. در آن جامعه به فراوانی ثروت و امکانات انباشته است، این واقعیت غیر قابل انکار مقابل هر کسی است وجدانی در توشه دارد. گره گاه و پیچیدگی پایان بخشیدن به دور باطل بحران و فلاکت، دور باطل تولید و بی حقوقی در این نهفته است که دست سرمایه و منطق سرمایه را از سر تولید و تقسیم ثروت در جامعه کوتاه کرد.

دیگر بس است! دیگر نباید تحمل کرد. جامعه و تولید و سرنوشت انسانها میتواند و باید دگرگون شود. این چرک و کثافت و تباهی روحی و فیزیکی دهها میلیون جمعیت زحمتکش این جامعه باید پایان یابد. جامعه ایران تشنه یک حق طلبی طبقاتی کارگری است. در این سی سال یک طبقه بورژوازی ثروتمند و یک حکومت گسترده بورژوازی بر دوش طبقه کارگر شکل گرفته است. مگر کارگر و مردم چه گناهی کرده اند که زندگی انگلی این طبقه بورژوا را باید همچنان بدوش بکشند؟ مگر زندگی خود و فرزندان خود، مگر آینده و سرنوشت و شایستگیهای خود را به نشخوار چند شایه دیگر امثال احمدنژاد و روحانی میتوان سپرد؟

مبارزه کارگری علیه بیکاری در روسیه

طنز

امام زاده بیکار، بیکاران امامزاده!

کشف یک امامزاده سیار به موضوع جنجالی رسانه ای تبدیل گردید. تازه استعداد "کشف خرافه" ملت در اینترنت گل کرده بود که خبرگزاری فارس روشن نمود ماجرا یک سوء تفاهم بوده است. از قرار معلوم ضریحی برای امامزاده ای ساخته شده و در حال حمل به سمت مقصد توسط یک کامیون مورد توجه قرار گرفته است. خوشبختانه آبروی دولت و امت از لکه "خرافات" پاک شد!



نه خیر! این ظاهر قضیه است. انگار دارند بچه گول میزنند. انگار با دسته کورها طرف هستند. انگار امامزاده ها را میتوانند با عملیات "یا خرافات" از صحنه بدر ببرند! همکاران ما در نشریه، هر چقدر هم که سرمان به امر علیه بیکاری گرم باشد، خوشبختانه هنوز هفت هشت ساعات مفید برای سرخراندن در اختیار داریم که در میان اخبار حقایق را تعقیب کنیم. از آنجاییکه مثل همه بیکاران در ایران چیزی نداریم که از دست بدهیم و باطرش بترسیم، نه بیمه بیکاری هست، نه وعده شغل در میان است، نه حرمت اجتماعی در کار است، نه کسی قرض بهمان میده و نه زن، و تا بحال دفتر تشکل هم نداریم که بیایند خشتکمان را دربیابند؛ مشکلی نیست که حقیقت این ماجرا را بچاپ برسانیم.

خیلی خلاصه، اصل ماجرا یک عملیات دقیقاً برنامه ریزی شده مشترک از جانب وزارت کار و اداره اوقاف است. از یک طرف طی این عملیات زمینه های عملی برای شروع بکار امام زاده های سیار و از طرف دیگر روش جدیدی وزارت کار در شناسایی مشمولین غیر صالح بیمه بیکاری مورد آزمایش قرار گرفته است. برخلاف ادعای رسانه ها عملیات مربوطه کاملاً موفقیت آمیز بوده است. از ما بپذیرید که بزودی در دل برنامه های اقتصادی رشد غیر تورمی دولت، صنعت "امامزاده سیار" رونق خواهد گرفت که تبعات قابل توجهی برای بیکاران به همراه دارد.

قبل از هر چیز این قیل و قال بر سر "خرافات" برای چه بود؟ دشواری فهم این چیست که حتی با وجود خالی بودن ضریح پشت کامیون هیچ ایراد شرعی، عرفی و قانونی در امامزاده منقول وجود ندارد. مگر در سایر امامزاده ها جز یک سنگ چیز دیگری هست؟ چند هزار امامزاده را میشود نشان داد که جا و مکان و اسم و سابقه و همه چیز آن دیمی است؟ مگر قرار است در امامزاده چه

بخش دوم

در شماره قبلی نشریه با هدف آشنایی با تجربه پرربار کارگران روسیه علیه بیکاری انتشار خلاصه ای از کتاب "شورای بیکاران" را آغاز کردیم. در این کتاب نویسنده آن، مالیشف، کارگر بلشویکی که از رهبران آن حرکت بوده است تجارب و دستاوردهای شوراهای بیکاران را روی کاغذ آورده است. در این شماره نشریه بخش دوم از مرور بر کتاب را در اختیار علاقمندان قرار میدهم.

خلاصه ای از این کتاب در نشریه علیه بیکاری، در دیماه سال 1359 در دو قسمت منتشر گردید. عین آن مقالات در دو شماره نشریه ما در دسترس علاقمندان قرار میگیرد.

شورا اولین تعرض را آغاز میکند:

در نشست بعدی شورا، طرح خواستها به دوما تنظیم شد. بنابر پیشنهاد لنین تصمیم گرفته شد که 30 نماینده از کارخانجات و معادن به شورای بیکاران اضافه شوند و بدین منظور انتخابات در میان کارگران همه کارخانجات و معادن و کارگاهها صورت گرفت. این شورا تحت رهبری مستقیم بلشویکها شروع به آماده نمودن خود برای اولین تعرض به دومای شهر سن پترزبورگ نمود، در همین رابطه شورای بیکاران عرضحالی با محکمترین خطاب به دومای شهر تنظیم کرد. قسمتهای از این عرضحال چنین بود:

بر اثر بیکاری هم اکنون تعداد بیشماری از خانواده های کارگران بدون نان مانده اند، کارگران صدقه یا خیرات نمیخواهند ما کاری خواهیم، پول مردم باید صرف نیازهای مردم شود و نیاز امروز ما کار است. دومای شهر باید بی درنگ برای تمام نیازمندان کار فراهم نماید. هر کارگر بیکاری باید دستمزد کافی دریافت کند، ما نماینده شدیم برای آنکه روی تحقق خواستههایمان پافشاری کنیم اگر شما با خواستههای ما موافقت نکنید دیگر با ما سروکار نخواهید داشت بلکه با توده های بیکار سروکار خواهید داشت.

این عرضحال بعد از تصویب در شورا به کارخانجات و معادن فرستاده شد که کارگران پیرامون آن بحث کرده و زیر آن را بعنوان تأیید امضاء کنند. این عرضحال مورد پشتیبانی عمیق همه کارگران کارخانجات و معادن قرار گرفت و امضاها جمع آوری شد. سخنرانان شورا برای تبلیغ بیشتر به همراه گروه هایی از کارگران بیکار مقابل این کارخانجات میرفتند و همانجا جلو در کارخانه جلساتی را در باره مساله بیکاران و کمکی که کارگران شاغل به بیکاران میتوانند بکنند تشکیل میدادند اما علاوه بر این کار شورای بیکاران موظف شده بود که در میان گروههای خرده بورژوا هم که مایل به کمک به بیکاران هستند فعالیت کنند زیرا که این ارتشهای صد هزار نفری بیکاران اقشار غیر کارگری را نیز بیدار کرده بود.

موج پشتیبانی از جنبش بیکاران هر روز در مناطق و کارخانجات و معادن روبه افزایش بود. هسته های "شورای کارگران بیکار" در کارخانجات و معادن و همچنین کمیته های برای بررسی وضع بیکاران تشکیل میشد تا بتواند به آنها در مبارزه شان با دومای شهر

میشود پرسید
کدام سرزمین
سوخته؟ دوران
حکومت احمدی
نژاد مصادف با
یک دوران
طلایی برای
بخش بزرگی از
سرمایه در
ایران بود.
مراکز تولیدی
وسیعاً به بخش
خصوصی
واگذار گردید،
احداث راهها و
ساختمانها
بسیاری را به
ثروتهای

ادامه طنز

امام زاده بیکار،

کمک کند.

باری در روز 12 آوریل (فروردین) 1906 هیات نمایندگی شورا که از 30 نفر (شامل 15 نفر از بیکاران و 15 نفر از کارگران شاغل) تشکیل شده بود در دومای شهر حضور یافتند در شروع جلسه بمحض ورود نمایندگان، تعداد زیادی از مردم وارد جایگاهای دوما شدند. 5 نماینده از طرف شورای بیکاران صحبت میکردند که به هیچ وجه سرشویی و بازی با لغات نداشتند. یکی از سخنرانان گفت: "ما فکر میکنیم که تمام پولی که شما خرج میکنید محقا به ما تعلق دارد. اگر شما به بیکاران کار ندهید، برای ما هیچ چاره ای باقی نمی ماند بجز اینکه حق خود را از شما غارت کنیم".

نمایندگان طوری از موضع قدرت برخورد کرده و شرط و شروط برای بورژوازی میگذاشتند که انتظار آن نمیرفت: مسئولین شهر مجبور به عقب نشینی شدند، باندهای "صد سیاه" که همیشه عامل سرکوبگر تشکیلات کارگری و نیروهای انقلابی بودند، خود را طرفدار بیکاران نشان دادند. حتی یکی از مسئولین شهر که از باند های "صد سیاه" بود اصرار داشت که مبلغی که به بیکاران اختصاص داده میشود، افزایش بیابد!!!

بورژوازی مجبور به تشکیل کمیسیون بیکاران میشود.

در همان جلسه دوما یک کمیسیون بیکاران با ریاست یکی از مسئولین شهر به نام "کدرین" تشکیل شد. کدرین بعد از پایان جلسه دوما به هیئت نمایندگی کارگران تبریک گفت!! و پیشنهاد کرد که آنها نیز سه نفر به این کمیسیون بفرستند. اما نمایندگان که همیشه قاطعانه و پیگیرانه منافع پرولتاریا را در نظر داشتند، گفتند که کارگران در صورتی با حضور در کمیسیون موافقت میکنند که به اندازه مسئولین شهر نماینده داشته باشند و همچنین در کمیسیون حق رای داشته باشند.

کدرین عصبانی شده و به مخالفت برخاست و گفت در این صورت آنها کار را بدون حضور نمایندگان کارگران شروع خواهند کرد. در این موقع هیات نمایندگی برای ترک محل از جا برخاست اما کدرین فکری کرد و بدنبال آنها دوید و جلوی آنها را گرفته و گفت: "آقایان! کارگران عزیز کمیسیون پیشنهاد شما را مناسب تشخیص داده و آنرا میپذیرد آیا شما در این صورت راضی خواهید بود!!!!؟"

نمایندگان در مذاکره با بورژوازی نیز مبارزه با آنها را ادامه میدهند.

اولین کمیسیون بیکاری تشکیل شد. نمایندگان بیکاران بعنوان نمایندگان پرولتاریا با کارگزاران سرمایه با بورژوازی با کسانی که خود را مدافع منافع توده ها قلمداد میکردند برسر یک میز گرد نشستند و از این فرصت هم برای عوامفریبی و به سازش کشیدن مبارزات استفاده می کردند و اگر نمایندگان ما بدون آموزش انقلابی بلشویکی و شعور طبقاتی، با اینها سر یک میز می نشستند و به جای مبارزه با آنها، با دهان باز و مبهوت به آنها گوش می دادند، بدون تردید از همان ابتدا مساله ایجاد کار هم منتفی می شد. این کمیسیون توانست طرح عملیاتی را تنظیم کند که دوما مجبور شد آن را بررسی و تصویب کند. این طرح شامل اقدامات فوری برای رفع احتیاجات بیکاران بود. از جمله معاف شدن بیکار از دادن عوارض

ایران، سرزمین
میداندارای پست
فطرت ترین
طبقه بورژوا
گردید که در
سود پرستی و
حمله به طبقه
کارگر هیچ
مرزی را
نمیشناسد و
بعلاوه در
ردالت خندیدن
به ریش
قربانیانش از
هیچ دخیره
لمپینی -
اسلامی
فروگذار نیست.

چیزی وجود داشته باشد؟ شکم سیر از گرسنه خبر ندارد. این چُسی آمدن طبقات بالا آیا واقعا لازم بود؟ اگر کسی از سر نداری بجای زیارت تفرج آمیز فلان امامزاده در نوک کوه قاف؛ همان کار را با ضریح جلو در خانه انجام بدهد، فرهنگ ضد خرافه حضرات بدر میاید؟ به این مساله باید بیشتر پرداخت ولی هنوز باید تکلیف خود را با یک گره گاه تاریخی روشن کرد.

گفته میشود ایران یک سرزمین امامزاده خیز است. به این باید باور کرد. بقول اداره اوقاف سالانه چند هزار امامزاده دیگر "کشف" میشود. لابد حقیقتی پشت ماجرا هست. مردم که بیکار نیستند در کوه و بیابان زیر سنگها دنبال امامزاده سرگردان دور خودشان بچرخند. گفته میشود مردم ایران در تاریخ بعنوان امامزاده نواز شناخته میشوند. این دیگر یک جعل مطلق است. آمار رسمی حکایت از ده هزار امامزاده "شناسنامه دار" میکند در حالیکه مطابق آمار غیر رسمی بیشتر از صد هزار امامزاده منظر دریافت شناسنامه هستند. تاریخ دقیقتر گویای اینستکه فقط تعداد انگشت شماری از این امامزاده ها حقیقی هستند که به دلیل ظلم حاکمان وقت (چیزی شبیه پناهندگی سیاسی) به سمت ایران کوچ کرده اند که جملگی از گرسنگی و با حمله حاکمان محلی ایرانی جان از کف داده اند. میهمان نوازی در تاریخ مدرن نسبت به سرمایه داران امریکایی و غربی جای انکار ندارد اما میهمان نوازی ایرانیان نسبت به امامان (صد البته بجز عزاداری پس از مرگ آنها و یک دکان پر در آمد) یک جعل بیشتر نیست.

در مورد بقیه امامزاده های شناسنامه دار، تاریخ نویسان سر نخهایی در دست دارند که آنها به امید واهی تبلیغات وزیر کار وقت راهی ایران شده اند. امامزاده ها بعد از کلاهی که با قراردادهای سفید سرشان رفت از خیر دستمزد معوقه خود گذشته و در کوهها و مناطق صعب العبور خود را پنهان ساخته اند. مهارت و تسلط وزارت کار فعلی در برخورد با کارگران افغانی ریشه در تجارب تاریخی مربوط به امامزاده ها دارد.

کشمکش فعلی بر سر هشتاد هزار امامزاده بدون شناسنامه است. اینها را میتوان مانند کارگران ایرانی در استرالیا یا ژاپن دسته بندی کرد، پا در هوا، هم در چاله هم در چاه. "امامزاده سیار" راه حلی است که زعمای قوم برای این دسته سر هم کرده اند. به همین دلیل سنگی در ضریح مربوطه در کار نیست. حدس بقیه ماجرا نباید زیاد دشوار باشد. مطابق نقشه دقیق طراحی شده ابتدا با بررسی استقبال از امام زاده های سیار و سپس با شناسایی "نیاز بازار" میتوان به تعداد کافی از این کامیونها (امامزاده ها) را تولید و روانه بازار کرد. نمایندگی انحصاری امامزاده ها یعنی اداره اوقاف از زبان سخنگوی منافع آنها اعلام کرده است مادام که بیزینس مربوطه با صرفه باشد، مخالفتی نشان نخواهد داد. در این موارد طبق سیاست رسمی اداره اوقاف، در مورد هویت امامزاده و صحت و سقم محل دفن و محتویات زیر سنگ "نه تأیید صورت میگیرد و نه تکذیب". به عبارت دیگر مردم میتوانند به هر چه دلشان میخواهد معتقد باشند فقط اینکه دعا کنند

ادامه مبارزه کارگری علیه

ادامه طنز

امام زاده بیکار،

و بیردازند.

در این مرحله با استنشاق بوی پول بادآورده و بی حساب و کتاب طبعا سر و کله سپاه پاسداران پیدا شده است. نمایندگان اصلاح طلب خواهان از لج سپاه پاسداران خواهان خصوصی سازی این رشته هستند. متخصصان اقتصادی حتی صحبت از ثبت در بورس را در میان کشیده اند. تاکید جناح مقابل بر ممنوعیت فروش سهام به شرکتهای خارجی دارد. نمایندگان کارفرما پایشان را در یک کفش کرده اند که تولید ضریح امامان سیار باید تماما توسط صنایع داخلی صورت گیرد. شوراهاى اسلامى و خانه کارگیشان رای خود را به عدم بیکارگیری کارگران افغانی مشروط ساخته اند.

دولت تاکنون بطرز معنا داری از ابراز موضع رسمی پرهیز کرده است. در یک سمینار مشترک با تکنوکراتها و مقامات کاردان با اشاره به سفرهای استانی و جمعیتی که دور ماشین رئیس جمهور جمع میشوند، به بررسی یک طرح آلترناتیو نشسته اند. مطابق این طرح قرار است که در سفرهای استانی یک امامزاده سیار همراه گردد، با این ملاحظه کوچک که مردم را قانع کرد نامه های خود را داخل ضریح بیاندازند و پولهایشان را داخل ماشین رئیس جمهور. و یا شاید بهتر باشد اصلا خود رئیس جمهور را داخل ضریح از این شهر به آن شهر برد.

و بالاخره موتور محرکه این پروژه کسی نیست بجز وزارت کار! از آنجاییکه تمام امیدها برای دریافت بیمه بیکاری به نامیدی تبدیل شده و بزعم این وزارتخانه علی القاعده چاره ای دیگری بجز دعا باقی نمانده، در صدد هستند از طریق امامزاده های سیار تله گذاشته و کارگران بیمه گیر متقلب را در حال دویدن دنبال این امامزاده ها شناسایی کند.

کار کودکان ممنوع!

تأمین زندگی کودکان امر جامعه است!

از سایت اینترنتی علیه بیکاری دیدن کنید. نقطه نظراتتان را برای ما بفرستید!

www.a-bikari.com

و از گرو در آمدن اموال بیکاران، تامین غذاخوری برای آنها، ساختن ساختمانهای برای مسکن بیکاران و بی خانمان میگشت.

نمایندگان چنان با هوشیاری برخورد میکردند که حتی توانستند بوسیله مساعده ای که دوما برای پرداخت اجاره مسکن بیکاران در نظر گرفته بود مخارج اعتصابات را نیز تامین کنند(مرحبا!) از این کارها بسیار بود. بدینوسیله شورا توانست تمامی اعتصابات سال 1906 و بخشی از اعتصابات 1907 را مورد حمایت قرار دهد.

هرچند دوماى شهر تحت فشار توده ای چهارو نیم میلیون روبل برای کمک به بیکاران و ایجاد کارهای دولتی خرج کرد، اما دوما سعی میکرد کمکهای مالی را محدودتر کرده و ایجاد کار را به تعویق اندازد.

بورژوازی با سردوانیدن کارگران مسئله ایجاد کار را به تعویق می اندازد.

با گذشت زمان هرچه بیشتر نظر خصومت آمیز دوما نسبت به جنبش بیکاران و کلا همه بیکاران که فقط تحت شرایطی پشت این تمایل ظاهری برای کمک به بیکاران پنهان شده بود، عریانتر و آشکارتر شد.

کدین حيله گر از سرمایه داران دستور گرفته بود که کارگران را سرببوند و تصمیم گیری بر سرمسئله مرکزی ایجاد کاردولتی را به تعویق بیندازد. پلیس و پلیس مخفی بطور قابل ملاحظه ای شروع به مداخله در فعالیتهای تشکیلاتی بیکاران کرده بودند. بالاخره شورای بیکاران که عملکردهای دوما را مرتباً دنبال میکرد بعد از دوهفته قطعنامه ای را به نمایندگی از طرف بیکاران سن پترزبورگ ، خطاب به کمسیون بدین مضمون صادر کرد: عملکرد دوما در دوهفته گذشته منطبق برقرارهای که در روز 12 آوریل گذاشته شده نبوده است . همه کوششها در جهت بهانه آوردن برای انجام ندادن وظایفی است که برعهده شان بوده است. در عین حال نه بیکاری، نه گرسنگی و نه بی صبری بیکاران هیچکدام کاهش نیافته اند، بیکاران در عملکرد دوما کلک و خیانت میبینند. بنابراین نمایندگان کارگران صراحتاً از مسئولین شهر سوال میکنند: آیا میخواهند به قول وقرارهای خود جامه عمل بپوشانند یا نه؟ اگر مسئولین دوما به تعویق در کارها ادامه بدهند باید بدانند نمایندگان کارگران از آنها در انجام چنین خیانتی حمایت نخواهند کرد و برای اینکه به هر عملی که به نظرشان درست بیاید، دست بزنند، آزادی عمل دارند.

بدینسان نمایندگان کارگران به پافشاری برروی خط بلشویکی تقاضای ایجاد کار ادامه میدادند. کدین فهمید که محال است نمایندگان را فریب دهد و نمیتواند ایجاد کار را به تعویق بیاندازد و در نتیجه فشار افکار عمومی مجبور به کناره گیری از کمسیون شد.

شورای بیکاران با کشف پروژه های برای ساختمان و پل، کشتارگاه و غیره از باتیان فنی دوما و بکمک تکنسینهای اتحادیه مهندسين که هوادار شورای بیکاران و در ارتباط با دوماى شهر بودند، کارهایی را پیدا کرده بود که اکثر آنها قابل استفاده بوده و بیکاران قادر بودند آنها را انجام دهند. شورا همچنین قطعنامه ای در مورد شرایط ایجاد کار تصویب کرد و درخواست کرد که دوما بلافاصله با رعایت

یک
شارلاتانیسم
شناخته شده
نخ نمای
سخنگویان
بورژوازی
اینستکه
پیشرفتهای
سازندگی را
به حساب
توانایی و
بصیرت خود

ادامه مبارزه کارگری علیه

طنز

اجاق روشن الاغها در ایران

حق با رئیس جمهور بود. رئیس جمهور پیشین نیز حق داشت. فکر کنید که چقدر ما ملت عجولی هستیم و گوشمان به مسئولان بدهکار نیست. صبر برای به نتیجه رسیدن سیاستهای اقتصادی در فرهنگ ما نیست. در طول هفته در ادامه سیاستها دو دولت در زمینه حذف یارانه ها و آزاد کردن قیمت بنزین و نفت، بلاخره آثار مثبت آن بر اقتصاد مملکت هویدا گشت:

بنا به خبر منتشر شده در سایت مرصاد پس از اعلام خبر آزادسازی سهمیه بنزین، بازار خرید و فروش الاغ به شکل پلکانی در حال افزایش است. بطور مثال در برخی روستاهای کرمانشاه قیمت هر الاغ به دو یا حتی چند برابر رسیده است.

همه خبرگزاریها و مفسرین اقتصادی در نکاویت دولت در اجرای ضربتی و بدون مقدمه این سیاست در حیرت مانده اند. بعضی از دلایان بورس با لقب "الاغ" بدلیل عدم توانایی در پیش بینی این حرکت اخراج شده اند. واکنشهای بین المللی و مهمتر از آن واکنش های داخلی بصورت متناقضی در نوسان گزارش میشود. در این میان اما نارضایتی در میان بیکاران بوضوح قابل مشهود است. بقول یکی از بیکاران "تا بحران بود چوبش را ما خوردیم، ورق که میخواد برگردد قرعه به اسم الاغها میافتد. حیف آنهمه دعا و نذری!" این گلایه بیکاران کاملاً نابجاست. از طریق این نشریه صدها بار تاکید کردیم که صبر راه درستی نیست. باید اعتراض کرد. گفته بودیم اگر ورق برگردد، هر الاغی در جامعه میتواند برنده باشد، بجز کارگران. اینهم یک تجربه دیگر از لزوم مبارزه و تشکل برای کارگران و بیکاران؛ که لابد مثل معمول به در کوزه سپرده خواهد شد.

طبعاً از الاغها انتظار زیادی نمیرود که از دلایل تغییر ناگهانی در موقعیت خود، از ارج و قرب و بخت از راه رسیده سر در بیاورند. اما اقتصاد دانان طبعاً سرشار از فهم، معتقدند که این نه فقط سرآغاز رونق اقتصادی بلکه دروازه ای بسمت خود کفایی نیز هست. بخصوص که از فرط فراوانی الاغ وطنی، لزومی به وارد کردن این یکی از چین در میان نیست.

شرایط زیر دست به ایجاد کار همگانی بزند:

هشت ساعت کار در روز

ممنوعیت اضافه کاری

تعیین دستمزد روزانه

رعایت کلیه شرایط لازم بهداشتی و ایمنی کار

دادن کار به بیکاران ثبت نام شده زیر نظر شورای بیکاران

حق کنترل تمام امور داخلی در کارگاهها بوسیله نمایندگان کارگران

مسئولین در مقابل شورای بیکاران و نمایندگان آنها در کمیسیون از راه دیگری برای سد راه شدن وارد شدند. آنها اصرار داشتند که کار بر مبنای آرتهایی یعنی بصورت گروهی کارها را کنترالت میکنند انجام دهند. در این مورد هم تمامی کمیسیون پشتیبان طرح آنها بودند.

بعضی از اعضا شورای بیکاران که تحت نفوذ منشویکها و اس ارها بودند به قبول این نوع کار اظهار تمایل میکردند. اما شورا در مجموع آن تشخیص داد که قبول کار بصورت پیمانی، بدبختی بزرگی برای بیکاران می توانست باشد و چه با منجر به شکست کامل این مبارزات شود.

شورای بیکاران هر نوع کاری را مناسب نمیداند.

پس از بحثهای بسیار مفصل و کامل و کافی بر روی این مسئله تصمیم گیری آن در دستور کار شورای بیکاران قرار داده شد. شورای بیکاران با قبول کار از طرف بیکاران بر مبنای قرارداد آرتهای و با پذیرش هر گونه مسئولیتی در زمینه (اداره) مالی و اشکالات متن پیشنهادی و نیز اصل انجام کار بر اساس مقاطعه گروهی مخالفت کرد.

امتناع شورای بیکاران از قبول کار بصورت قرارداد آرتهای دومای شهر را خشمگین ساخت و مسئولین شهر حتی تهدید کردند که اگر کارگران کارار به این طریق قبول نکنند، دوما اصلاً مسئله ایجاد کاررا کنار خواهد گذاشت. مطبوعات لیبرال و باند های سیاه شروع کردند که بشدت شورای بیکاران را مورد انتقاد قرار دهند. اما شورای بیکاران نیز از هر فرصتی استفاده میکرد که کار بشکل مقاطعه کاری با مسئولیت شورای بیکاران یا کارگران بیکار توطئه سرمایه داران را افشا کند.

روزها و هفته های بعد جریان ایجاد کار باز هم تغییر محسوسی نکرده و مسئله کماکان لاینحل مانده بود. دیگر روشن شده بود که دوما بقولی که در روز 12 آوریل داده بود نمیخواهد عمل کند.

جلسات عمومی هفتگی بیکاران و بخصوص کارگران کارخانجات و معادن تشکیل میشد و راجع به اوضاع بحث میکردند و قطعنامه های صادر میکردند که در آن رفتار دومای شهر نسبت به بیکاران محکوم می شد.

دوما کاری میکرد که وظیفه خود را به تعویق انداخته و آنرا انجام ندهد. کمیسیون بیکاری همه این قطعنامه ها و تصمیمات پرولتاریا را نادیده میگرفت. کاسه صبر بیکاران لبریز شد و خشم آنها روبه ازدیاد بود. بطوریکه شورای بیکاران مجبور شد اعلامیه های خطاب به کارگران سن پترزبورگ پخش کند و از آنها بخواهد خونسردی خود را حفظ کنند.

چرا برای
ساختن زندان و
بازداشتگاه و
دفتر محاکمه
کارگر
معترض در
همان محله،
برای راه
اندازی دوایر
جاسوسی و
مسجد در همان
کارخانه پول
کم نمی آید؟ آیا
واقعا برای
ارسال گردان
ویژه سرکوب
اعتصاب
کارگران
باندازه رسیدن
واحد آتش
نشانی تاخیر
صورت
میگیرد؟

ادامه مبارزه کارگری علیه

ادامه طنز

اجاق روشن

بعید نیست که شما همه ماجرا را به شوخی بگیرید، در اینصورت بیایید تصور کنید با در اختیار داشتن ده یا بیست الاغ در فاصله یک شبانه روز چقدر سود به جیب زده بودید؟ تصور کنید قضیه قیمت بنزین پای الاغ را بطور جدی در بازار حمل و نقل شهری باز کند. آنوقت سیلابی از شرکتهای پیمانی در عرصه ثبت قانونی الاغها، تامین خوراک، مقررات راهنمایی رانندگی تا احداث پارکینگ، تنظیم روابط مربوط به جنس نر و ماده و غیره سبز خواهند شد.

در یک چرخش قلم هزاران دانشجویی که بنظر میرسید در رشته دامپزشکی عمر خود را به هدر داده اند، در بورس اشتغال قرار می گرفتند، صنایع پوشاک برای تولید نیازهای جدید مثلا همخوانی لباس سواره با رنگ مرکب و و . . . بالاخره بعید نیست شما هم ب فکر رفته باشید که مبدا اقتصاد مال خر باشد!

هر چه که باشد برای کارگران بیکار این یکی نیز فرجی نخواهد بود. در دسر اداره کار بجای خود، همین را کم داشتیم که در دل بیکاری و نداری و بی مسکنی یک الاغ هم به ریش خود بست. نه، نه، نه! فکرش را هم نکنید در هیچ کجای تاریخ مبارزه طبقاتی کارگری سهم علف و علوف الاغ شخص بیکار در هزینه بیمه بیکاری منظور نشده است.



تعرض بعدی کارگران اشغال دوما است!

بالاخره شورای بیکاران تصمیم گرفت یک هیئت نمایندگی به دوما بفرستد و این تصمیم را کاملا مخفی نگه داشت. هیئت نمایندگی انتخاب شده و نقشه چگونگی رفتن به دوما، طرح ریزی شد.

نقشه واقعا موفقیت آمیز بود.

در ساعت 2 بعدازظهر 12 ژوئن هیئت نمایندگی متشکل از 25 نفر که به دو گروه تقسیم شده بودند از دو در مختلف در یک زمان

وارد سالن دوما میشوند. مسئولین شهر در وسط سالن گیر میکنند. گروه های نماینده در عین اینکه هر دو در خروجی دوما را اشغال کرده اند به

مقابل تریبون رفته و در همنجا شروع به صحبت میکنند: " ما بعنوان نمایندگان کارگران سن پترزبورگ به اینجا آمده ایم و از شما میخواهیم که به ما بگوئید آیا سرانجام کاری در بین خواهد بود یا نه؟ فرار نکنید ما به شما دست نخواهیم زد.

مسئولین دومای شهر گوش نمیدادند. آنها میخواستند به هر طریقی که شده از سالن خارج شوند. اما وقتی متوجه شدند آنها فقط 75 نفر هستند قدری آرام گرفتند و حاضر شدند به حرفهای آنها گوش دهند.

در همین حین که هیئت نمایندگی در دوما بود، فرماندار شهر به وزیر خبر داده بود که کارگران مسلح هستند وقتی نمایندگان خبر مسلح بودن خود را شنیدند هشیارانه متوجه شدند که مسئولین شهر از این ادعا استفاده خواهند کرد تا مانع پیشبرد نقشه آنها شوند.

لذا فوری درحالی که صدای خنده بلند شده بود 20 تا عصا و چتر خود را جمع کرده و پس از تحویل آنها به مسئولین شهر گفتند: ما میخواهیم سلاحهای خود را تحویل دهیم. بهر کس که مسئول است بگوئید که نمایندگان پرولتاریا خلع سلاح شدند!!

دراین زمان رئیس پلیس با ستونی از افراد پلیس وارد سالن شدند. دوما به شکل اردوگاه نظامی درآمده بود، نمایندگان پرولتاریا تصمیم گرفتند نه محل را ترک کنند و نه تازمانیکه پلیس خارج نشده وارد صحبت شوند.

مسئولین شهر با دیدن اوضاع اصرارداشتند که پلیس از دومای شهر خارج شود. بعد از گفتگو بحث روی این مسئله طرف 5 تا 10 دقیقه نیروهای مسلح خارج شدند و دوما پذیرفت که در تاریخ 14 ژوئن هیئت نمایندگی شورای بیکاران را بپذیرد.

باز هم کارگران موفق میشوند!

در روز 14 ژوئن نمایندگان برای دوما صحبت کردند آنه پساز شرح وضعیت بیکاران اعمال دوما را محکوم کردند و در آخر، هریک این سوال مشابه را مطرح میکردند که آیا ترتیب ایجاد کار را میدهید یا نه؟

سخنران سوم مامور بود که به دوما هشدار دهد که در صورت امتناع از ایجاد کار احتمال وقوع چه نتایجی وجود دارد. او چنین گفت: ما کارگران آگاه و انقلابی هستیم. ما با کسانیکی شما نمایندگی شان را میکنید جنگیدیم. ما میدانیم چه چیزی بیکاری را پایان خواهد داد. اما مجموعه توده ها آنرا نمیدانند بیکاری آنها را به سمت دزدی و جنایت سوق میدهد. شما از این میترسید. ما یعنی پیشروان کارگران نیز از این مطلب میترسیم. شما بخاطر خودتان و سلامتی تان میترسید ولی ما بخاطر قدرت و نیرویمان میترسیم. زیرا این چیزها صفوفمان را تضعیف

معلوم
"نیست" چرا
همه احزاب و
جریانات
اجتماعی با
همه اختلافاتی
که با هم
دارند؛
همدیگر را
در قالب رقیب
برای حکومت
برسمیت
میشناسند. اما
نوبت به
کارگر که
میرسد گدا
گرسنه هایی
که باید
شکمشان سیر
کرد را به



ادامه مبارزه کارگری علیه

خود یعنی بصورت اتحاد کارگران شاغل و بیکار، بصورت یک اتحاد کارگری علیه بیکاری بسیج و سازماندهی کرد. مبارزه طبقاتی تعطیل که نشد رشد هم یافت. رهبری بلشویکی نه تنها از به سازش کشیدن کارگران ممانعت به عمل آورد بلکه همواره با جلب حمایت توده های وسیع کارگری توانست از موضع قدرت با بورژوازی روبرو شده و حتی سازشکارانی نظیر منشویکها را از صفوف کارگران طرد کند.

توانست چنان کارگران را متحد و متشکل کند که ایده تزار مبنی بر ایجاد تفرقه و دشمنی درونی کارگران هیچگاه متحقق نشود. با ایجاد شورای بیکاران نه تنها به کارگران دستمزد کمتر تحمیل نشد بلکه با اختصاص مقادیر قابل توجهی از بودجه دوما یعنی سرمایه دولتی جهت رفع نیازهای کارگران عملا مخارج تامین معیشت کارگران را به بورژوازی تحمیل کرد.... تشکیلات بیکاران سن پترزبورگ غیراز با دو پیروزی چشمگیر یعنی برقراری و استحکام وحدت طبقاتی کارگران و تحمیل معیشت کارگران بیکار و خانواده های آنها به بورژوازی، همچنین توانست تحت حکومت سیاهترین ارتجاع، اعتصابات زیادی را پیروزمندانه به پیش برد، آموزش انقلابی پرولتاریا را افزایش دهد، و آنرا به عرصه سازماندهی تولید، کسب توانائی برای رهبری صفوف خود بسط دهد.

اگر شورای بیکاران بعد از دو سال از هم پاشید نه بدلیل اینکه این تشکیلات بگفته منشویکها نا مناسب بود بلکه بدلیل آنکه اوضاع سیاسی در روسیه که طبیعتا تعیین آن تنها به فعالیت این تشکیلات بستگی نداشت درجهت هرچه سیاهتر چرخیده و از طرف دیگر بخشی از کارگران بیکار برسرکار رفته بودند.

بدین ترتیب تشکیلات بیکاران در سن پترزبورگ یک بار دیگر نشان داد که در مقابل با مشکل بیکاری تنها اتحاد کارگران شاغل و بیکار یعنی اتحادی کارگری می تواند نتیجه بخش باشد.

ما در پایان کلیه کارگران شاغل و بیکار ایران را به مطالعه این اثر دعوت میکنیم.

کرده و در آن شکاف می اندازد. شما به بیکاران قول و قرارهای داده اید نه بخاطر اینکه حقوق آنها را محترم میشمارید بلکه بخاطر اینکه از آنها میترسید. اگر شما حرکتی برای ایجاد کار انجام ندهید ما به همه توده های بیکاران خواهیم گفت که تمام قولهای که به آنها داده شده دروغ بوده است. شما باید بگویید آیا کار ایجاد خواهید کرد یا نه؟ کارگران خواستهای خود را مطرح کرده و از آنها خواستند تصمیم گیری کنند. هیچکدام از نمایندگان شهر نمیتوانستند با پیشنهاد ارائه شده مخالفت کنند. مسئله کمک به بیکاران با ترس و لرز و نگرانی مسئولین شهر مورد توافق قرار گرفت و قطعنامه صادر شد. دین ترتیب پول تامین شد و بلافاصله اولین مرحله ایجاد کار اجازه شروع یافت. پروژه ایجاد کار پس از ملاقات نمایندگان کارگران با دوما در روز 14 ژوئن پیشرفت قابل ملاحظه ای یافت. اما این بدین مفهوم نبود که واقعا کار گیر کارگران میامد، آنها مجبور بودند که کماکان به فشار گذاشتن بر مسئولان دوما ادامه دهند.

در نیمه دوم 1907 ارتجاع سیاه و سیاهتر شد اکثریت رهبران و سازماندهندگان شورای بیکاران مخفی یا دستگیر شدند. کلیه فعالیت بیکاران تضعیف شده بود وبالاخره توسط پلیس مخفی و ژاندارمها در سال 1908 نابود شد. اما زمانیکه دولت میخواست اقدام به بستن کارگاههای بارانداز کاگرنیسیکی کند، آنقدر میترسید که قبل از اقدام، ژاندارمها یک ستون ارتش با سلاح سبک را بحالت آماده باش درآوردند که در صورت لزوم دست بکار شوند.

سرانجام شورای بیکاران هم سرکوب میشود، اما....

بدینسان پس از دو سال مبارزه لاینقطع، عاقبت تزاریسیم توانست شورای بیکاران را نیز سرکوب کند ، ولی این تنها ظاهر قضیه است. دو سال پیش موقعیکه اقدام به ایجاد بیکاری وسیع نمود، با همه شعور طبقاتی خود از درک توانمندی واقعی کارگران روسی در مقابل با بیکاری مصنوعی عاجز بود. در واقع تزار هیچگاه نتوانست از بیکار کردن کارگران آنچه را که در نظر داشت یعنی رکود مبارزه طبقاتی، به سازش کشیدن کارگران، وادار کردن آنها به تن دادن به مزد کمتر و استثمار بیشتر.... را برآورده سازد، بلکه برعکس رهبری بلشویکی ، کارگران روس را در معنای طبقاتی

دفاع از
حرمت زنان تن
فروش دفاع از
حرمت انسانها
در مقابل کسانی
است که خود
مسبب این امر
هستند. آیا
شرافت زنان تن
فروش بر
مسئولین و
سیاستمداران و
صاحبان جامعه
که بر همه
امکانات جامعه
از کار و مزد و
رفاهیات و
ثروت تا
خدایگان مردم
سیطره انداخته
اند، ارجحیت
ندارد؟



یک پارچ آب سرد

این داستان نوشته ایوب بهرام است و در صفحه اینترنتی کانون فرهنگی چوک (www.chouk.ir) منتشر شده است.

یک پارچ آب سرد

یه عمر سگدو زدم، عین اسب کار کردم، ده سالشو اون نعمت خدانشناس خورد... هف سالشو... لامصب. حالا باید باز نشست می شدم می رف پی کارش! از همه طرف آوار رو سر من هواره، چرا باید شناسنامه‌ی منو بدن به داداش کوچیکه، مال اونو بدن به من که چی، دورتر برم خدمت و ایسم بیشتر خرجمالی کنم به جاش داداش کوچیکم وایسه... ای خدا کرم و شکر... حالا تمام دوست و رفیقام باز نشست شدن من با ای سن و سال باید در ایی شعبه اون شعبه برم دنبال چندماه سابقه دست از پا درازتر برگردم...

این‌ها حرف‌هایی بود که پیرمرد توی ذهن خود مرور می کرد. دوباره دستش را که از پنجره پیکان بیرون بود بالا آورد و دستگیره‌ی بالای سرش را گرفت انگار چیزی یادش آمده باشد چهره‌ش تغییر کرد: «بازم جای شکرش باقیه حداقل تا دوسال راحت می شم... استوخونم یه استراحتی می کنه...»

جوانی که رانندگی می کرد مرتب پیرمرد را زیر نظر داشت. همین طور که رانندگی می کرد پرسید:

- آقا به چی فکر می کنی؟ به بیکاری؟

- مگه آدم بیکارم می شه؟!

- نه بابا بیمه بیکاری رو می گم... اگه خدا بخواد امروز دیگه تمومه، من می گم نمی خوام تموم می شه می ره پی کارش... تازه یه ماهم اضاف داری؟! مگه علی پسردایی اصغر نبود تا رفت تندی کارش ردیف شد. حالا یه ساله داره بیمه بیکاری می گیره. شما هم گوش شیطون کر تا حالا بیمه بیکاری نگرفتید مشکلی هم که نیس. من می گم دلم کفاف کارگر رو نمیده شما هم می گی فقط کار، فقط آقا چون یادت نره می گی حق و حقوق نمی خوام؟! فقط کار که توش می شه بیمه بیکاری.

پیرمرد نگاهی به جوان می کند اما حرفی نمی زند، دلشوره‌ی عجیبی دارد. «بیچاره نبی اوایل چقد می ترسید که برام بیمه رد کنه؟! همش می گفت آقا تورو خدا پای بیمه رو به مغازم باز نکن، فردا یه بامبول برام در میارن کجا دارم پول جریمه مریمه بیمه رو بدم؟ اما امروز به امید خدا هم او راحت می شه هم من! باز خدا پدر حق شناس رو بیمارزه که ایی راه رو گذاشت پیش پای ما اگنه تو ایی هیروویر کی برا منه زهوار در رفته بیمه رد می کرد! منو بگو پیش چشم بود دنبال خلق الله شیلنگ تخته می نداختم که برام بیمه رد کنه! همون حکایت آب در کوزه...»

نبی گفت: آقا رسیدیم... اینم اداره کار بعد آروم گفت کعبه‌ی آمال... نگا آقا چون قربونت برم، دیگه سفارش نمی کنم، من می گم اخراج حقوق ندارم بدم شما هم می گید حق....

پیرمرد پرید توی حرفش و گفت: بابا فهمیدم خنگ که نیستی ایی صدبار فقط کار کار کار!!!

نبی سرش را پایین انداخت و گفت: آقا شرمنده فقد خواستم یادتون نره...

پیرمرد گفت: تو یادت نره من نمیره تورو من بزرگت کردم، اونوخ که تو نمی تونستی آب دماغت بالا بکشی من سرکارم با ایی میرزا بنویسا بود، اونوخ تو می خوای به من... لعنت خدا بر شیطون...

نبی گفت: آقا غلط کردم فقط خواستم یادتون بیارم شما خودتون اوسایی من نوکرتم هستم و صورت پیرمرد را بوسید...

نبی در حالی که لیخنه می زد گفت: من نوکرتم هستم هرچی شما بگی...

پیرمرد در حالی که پیاده می شد آروم گفت: نبی بدجوری تو دلم خالیه، دست خودم نیس، خدا به خیر ردش کنه؟! پسر گفت: آقا خیره، کار همس! حرووم نیس عین شیر مادر حلاله تازه یه عمر کار کردی اون نامردا بیمه تو خوردن چیزی هم برات رد نکردن یه آبم روش!! تازه تا حالا هم که بیمه بیکاری نگرفت، برو داخل ببین چقد خلق الله نشستن که پروندشون جور شه. می گی نه حالا می ریم خودت می بینی...

پیرمرد گفت: بابا، نبی اصلا نقل ایی حرفا نیس تا حالا که رسیدیم اینجا بیست بار ایی حرفارو دوره کردم اما بازم دلم شور می زنه دست خودم نیس...

بعد در حالی که دستگیره در و فشار می داد پیاده شد و گفت:

- بیا بریم بابا هرچه از خدا آید خوش آید.

پسر پیکان را کنار دیوار پارک کرد و به دنبال پیرمرد به راه افتاد.

پسر به سمت پنجره‌ای که بالای آن نوشته شده بود اطلاعات رفت:

- آقا شرمنده شعبه‌ی سه کجاست؟

مرد پشت پنجره که سیبل هایش دهانش را پوشانده بود همان طور که لم داده بود گفت: طبقه‌ی دو اطاق چهارم رودرش نوشته شعبه سه.

پیرمرد به دنبال پسر از پله‌ها بالا رفت.

- آقا چون اینم شعبه‌ی سه. بشین تا من بیرسم کی نوبتمون می شه.

واقعیت تکان

دهنده تر در

زمینه سوانح

کار در

گسترش آن در

محیطهای

صنعتی

پیشرفته است.

امروز دیگر نه

کارگران ساده

ساختمانی در

محیطهای کار

کوچک بلکه

مراکز تولیدی

پیشرفته و

شرکتهای

ساختمانی

بزرگ است که

کارگران

صنعتی را

بکام مرگ



ادامه یک پارچ آب

بعد از چند لحظه جوان برگشت و گفت که تا نیم ساعت دیگر نوبت آن‌ها می‌رسد. کمی از نیم ساعت گذشته بود که در اتاق باز شد و جوان باریک‌اندامی که تهریشی داشت در حالی که پوشه‌ی نارنجی رنگی را باز کرده بود در میانه‌ی در ایستاد و صدا زد: اسدالله ماندگار...

پیرمرد نگاهی به پسرش انداخت جوان بلند شد و گفت:

- بله جناب...

- شما شکایت داشتید

- نه جناب این آقا

جوان باریک‌اندام رو به پیرمرد کرد و گفت: پدر جان نوبت شماست و رفت داخل اتاق به‌دنبال او پیرمرد و پسر وارد اتاق شدند، یک اتاق مستطیل که یک میز بیضی قهوه‌ای رنگ بزرگ وسط آن گذاشته شده بود و دورتادور آن صندلی چیده شده بود. اتاق هوای مطبوعی داشت. پیرمرد احساس شادابی می‌کرد یک کولر دوتیکه بالای اتاق نصب شده بود انگار فراموش کرده بود برای چه آمده. جوان باریک‌اندام رفت و در بالای میز کنار مرد نسبتاً چاق عینکی که سرطاسی داشت و معلوم بود رئیس اوست نشست.

پایین‌تر از آن‌ها یک دختر جوان که داشت چیزهایی تندتند می‌نوشت نشسته بود.

- بفرما پدرجان ما در خدمت شما هستیم.

این‌را مرد چاق گفت. پیرمرد که هنوز درست ننشسته بود به لکنت افتاد و گفت:

- بله آقا؟

مرد چاق عینکی که داشت پرونده را نگاه می‌کرد از بالای عینک نگاهی به پیرمرد انداخت و دوباره پرسید:

- پدرجان بنده منتظر مشکل چیه؟

پیرمرد نگاهی به پسرش انداخت و گفت:

- آقا هیچی حقیقتش من پیش ابی آقا کار می‌کردم حالا می‌گه نمی‌خواهم، منم هیچ حق و حقوقی نمی‌خواهم همش رو بهم داده فقط کار می‌خواهم... کار.

مرد چاق عینکی در حالی که اسم جوان را از روی پرونده هجی می‌کرد گفت: جناب ن...بی مان..دگار شما چی می‌گید حرفی ندارید؟

جوان گفت:

- جناب فروشم کم شده کفاف نمی‌ده که کارگر بگیرم...

جوان باریک‌اندام که هردو آرنجش را روی میز گذاشته و چشمانش را ریز کرده بود درحالی که به جلو کش آمده بود پرسید:

- آقای نبی ماندگار شما نسبتی با آقای اسدالله ماندگار دارید؟

جوان در حالی که روی صندلی جابه‌جا می‌شد معلوم بود دستپاچه است گفت:

- برا چی؟

جوان باریک‌اندام گفت: برا پروندتون نیاز!

- آره آقامه... مشکلیه؟!

پیرمرد که انگار راز بزرگی فاش شده باشد نگاهی از روی ناراحتی به پسر کرد... . جوان باریک‌اندام در حالی که به سمت مرد چاق عینکی کش آمده بود گفت:

- الان می‌گم خدمتتون. و بعد وارد شور با مرد چاق عینکی شد.

این‌بار از پیرمرد پرسید: جناب نبی ماندگار پسر شماست؟

پیرمرد که عصبی شده بود بلند شد و گفت: آره بابا... پسرمه... پسرمه... جرمه...؟

مرد چاق درحالی که عینکش را از رو چشمان برمی‌داشت گفت:

- پدر من عزیز من جرم نیست اما متأسفانه بیمه‌ی بیکاری به شما تعلق نمی‌گیره!!

پسر از روی صندلی نیم‌خیز برداشت و گفت:

- تعلق نمی‌گیره؟

جوان باریک‌اندام گفت: بله آقا نمی‌گیره! اگه پدر شما توی مغازه‌ی شما کار کنه دیگه کارگر محسوب نمی‌شه، مغازه‌ی شما می‌شه کارگاه خانوادگی... اما سابقه حساب می‌شه...

پیرمرد فقط نگاه می‌کرد. همه برای او عکس شده بودند. انگار یک پارچ آب سرد روی سرش ریخته بودند پاهایش توان بلندشدن نداشت. خواست خارج شود دختر جوان صدا زد:

- پدر اینجارو باید امضا کنید...

پیرمرد به راه خود ادامه داد و خارج شد.

نشریه علیه یکباری

هر دو هفته یکبار منتشر میشود

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سر دبیر: مصطفی اسدپور

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته شده است. استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.